## جلسه صد و سی و دوم 22/3/1401

بحث در جمع محلی به ال تمام شد. حاصلش این شد که فرقی بین جمع محلی به ال و مفرد محلی به ال نیست. وجهی ندارد که اینها از ادات عموم باشند. دلالت جمع محلی به ال مثل مفرد محلی به ال،‌ توسط اطلاق است. فرقش این است که در مفرد محلی به ال، مقتضای مقدمات حکمت گاهی اطلاق شمولی است و گاهی اطلاق بدلی است ولی در جمع محلی به ال یا بدون ال، همیشه اطلاق شمولی است. بدلی عرفیت ندارد که مثلا بگوید اکرم العلماء یا بگوید اکرم علماء و مقصودش اطلاق بدلی باشد. آنجا می‌شود مثلا یکی بدل از دیگری باشد ولی عرفیت ندارد که یک سه تا بدل از یک سه تا دیگر باشد. پس اگر در مقام بیان نباشد و اهمال داشته باشد، قدر متیقن آن فقهاء عدول است به نحو شمول. اما اگر در مقام بیان باشد و مقدمات حکمت تمام باشد، همه علماء از اکرم العلماء به ذهن می‌آید و یک مورد از جمع محلی به ال را ندیدیم که مقصود بدل باشد. چه بسا همین نکته باعث شده خیلی‌ها تخیل کنند که شمول جزء موضوع له است. لذا قبول داریم که در جمع نیز ال گاهی عهد است که در اشاره به آن چیزی است که صبحت کرده است. برای جنس بودن نیز عرفیت ندارد که شهید صدر ادعا کرد چون قرینه بزرگی نیاز دارد، اما اگر ال عهد نباشد، ال تزیین خواهد بود.

الفاظ نکره

آخرین لفظی را که مرحوم آخوند بیان کرده، الفاظ نکره است. در حقیقت ایشان اسم جنس را بلا ال و تنوین ذکر کرده و بعد اسم جنس را با ال آورد و بعد اسم جنس را با تنوین نکره بیان می‌کند. یکی از الفاظ مطلقه نکره است. ادباء که نکره را تفسیر کردند، به فرد مردد تفسیر کردند.

آخوند

مرحوم آخوند اشکال کرده که معنای نکره فرد مردد نیست. نکره تارة در جمله خبریه قرار می‌گیرد مثل جاء رجل من اقصی المدینة یسعی، و اخری در جمله انشائیه است مثل جئنی برجل، در هر دو به معنای فرد مردد نیست. اما اولی نیست و واضح است چون در جاء رجل من اقصی المدینة، عند المتکلم مشخص است که از چه کسی سخن می‌گوید ولی اینجا از باب تعدد دال و مدلول یعنی رجل و تنوین، یک فرد خارجی را مقصود داشته است نه یک فرد مردد. اما در جئنی برجل نیز فرموده رجل به معنای طبیعت و جنس مرد است اما به قید وحدت و به برکت تنوین که فردی از طبیعت می‌شود. هیچکدام فرد مردد نیست. مرحوم آخوند کأن می‌خواهد حرف آنها را با همین جمله انشائیه باطل کند. می‌گوید جئنی برجل طلب است. یعنی آوردن رجلی را طلب کرده است. قطعا اگر یک نفر را بیاورد، امتثال محقق می‌شود و این بر آن فرد منطبق می‌شود. در حالیکه اگر مقصود از جئنی برجل، فرد مردد باشد، امتثال ممکن نیست چون فرد مردد هویتی در خارج ندارد مگر اینکه تجرید شود که اینها خلاف ارتکاز است. نمی‌شود که بگوییم واضع جئنی برجل را برای فرد مردد وضع کرده ولی هیچ وقت نشود آن را امتثال کرد. پس همینکه امتثال به فرد واحد از نکره محقق می‌شود، نشان می‌دهد که معنای نکره، فرد مردد نیست. اینکه میان ادباء معروف است که معرفه الفرد المعین و النکره الفرد المردد، صحیح نیست.

اشکال اول

مرحوم آخوند در صریح کلامش فرموده نکره دو معنا دارد. یک معنا الفرد المعین فی الواقع، و معنای دیگر الحصه و الطبیعة المقیدة بالوحدة، ایشان تفسیر نکره به فرد مردد را غلط می‌داند. اما به نظر می‌رسد که نکره دو معنا ندارد. نکره یک معنا بیشتر ندارد. خلاف ارتکاز است در جمله خبریه به یک معنا باشد و در جمله انشائیه به یک معنا باشد. مولی اگر بگوید مردی می‌آید و ولی دوباره بگوید مردی بیاورد یعنی مرد دیگر، به نظر می‌رسد در یک معنا استعمال شده است. خود مرحوم آخوند نیز توجه داشته که اینجا از باب تعدد دال و مدلول است پس رجل خودش در یک معنا استعمال شده و دال آخر معنا را عوض کرده است نه معنای خود رجل تغییر کرده باشد. با اینکه مرحوم آخوند از جمله کسانی است که تلاش می‌کنند تعددها را از بین ببرد اما اینجا تعدد دال و مدلول را تثبیت کرده است.

به هر حال، ارتکاز این است که رجل در معنای خود و ذات معنا استعمال شده، حال اگر کسی گفت تنوین برای وحدت است، آن رجل به حصه تبدیل می‌شود. اگر ذات را به قرینه اینکه از یک خارج و واقعه‌ای خبر می‌دهد و قرینه می‌شود که فرد است، این نشان می‌دهد صرف معنا یعنی صرف معنایی که یک فرد است نه اینکه رجل در فرد استعمال شده باشد. وجه اینکه جاء رجل قابل انطباق نیست، حیثیت اخبار و دال آخر است که به ذات رجل ضمیمه شده و رجل واحد شده، به خلاف جئنی برجل که چون محقق نیست و انشاء است، به کلیت خودش باقی مانده است.

مضافاً که مرحوم آخوند که معنای اول را اضافه کرده، از باب اشتباه مفهوم به مصداق است. یعنی یک مفهوم بیشتر ندارد و بقیه از مصادیق محسوب می‌شود.

اشکال دوم

مرحوم آخوند در سخن ادباء مناقشه کرد و گفت اینکه ادباء گفتند فرد مردد است، حرف غلطی است چون حرف مردد واقعیت ندارد و نکره به شهادت امر، ‌واقعیت دارد.

اما انصاف این است که این اشکال بر ادباء وارد نیست. اینکه ادباء نکره را در مقابل معرفه که فرد معین است، فرد مردد معنا کردند مقصود این نیست که فرد با وصف مردد بودن موضوع له نکره است، بلکه مقصود آنها از اینکه فرد مردد واقعیت و هویت ندارد، این است که مردد صفت موضوع له است و اشاره به صفت موضوع له است نه اینکه خودش موضوع له است. زید برای صفت معین وضع نشده بلکه برای فرد وضع شده ولی خصوصیت او این است که معین است. اگر کسی بگوید نکره مردد است، صحیح است مثلا جاء رجل من اقصی المدینة، که رجل مردد است و خصوصیت رجل این است که مردد است. لذا موضوع له نکره، فرد مردد نیست که اشکال آخوند وارد شود.

یک اسم جنس بدون صفت نکره بودن داریم که معنای مهملی دارد، نکره دو اصطلاح دارد، نکره در مقابل معرفه که اسم جنس نیز نکره است ولو تنوین تنکیر نیز نداشته باشد. گاهی نکره یعنی چیزی که تنوین تنکیر دارد. در واقع سه چیز داریم یکی معرفه مثل زید، و دیگر نکره داریم که با بودن تنوین تعمد در رساندن نکره بودن آن داریم. و سومی آن است که نکره بدون تنوین است. بعید نیست که نکره حقیقی که با تنوین می آید، یک معنای اضافه‌تری را برساند. در حقیقت بحث در مورد همان تنوین است. اگر اسم با تنوین به کار گرفته شد، غرض از این تنوین یک معنای اضافه است. مثلا اگر گفت انسان طبعه کذا و کذا ولی اگر گفت رایت انسانا، این با تنوین یک معنای اضافه‌تری دارد. بعید نیست که اضافه‌ کردن تنوین و استعمال منوّن لفظ به هدف یک معنای اضافی باشد. در ال گفتیم گاهی برای عهد است و خیلی اوقات تزیین است اما در تنوین قبول کردیم که خصوصیتی مثل وحدت را می‌رساند. وقتی که می‌گوید جئنی برجلٍ، یک معنای بیشتری را می‌رساند که همان وحدت است. مثلا اگر بگویند رجلٌ یعنی رجل واحد ولی اگر بگویند رجل یعنی رجل که بر واحد نیز منطبق می‌شود.

هذه جمیع الالفاظ التی که بر آنها مطلق گفته می‌شود.

آخوند

در ادامه فرموده به اینها مطلق گفته می‌شود اما آیا مطلق هستند یا نه؟ و اگر مقید شدند آیا مجاز می‌شوند یا نه؟ لذا دو مقام را مطرح کرده است.

فرموده ظاهر این است که به اسم جنس و نکره به معنای ثانی یعنی مهمل، لفظ مطلق اطلاق می‌شود با اینکه رایج و معروف آن است که شیوع را برساند. ایشان یک بیان اجتهادی دارد، به این بیان که چون ظاهر اصولیون که لفظ مطلق را در کلمات خود آوردند، بما له من معنی اللغوی می‌باشد. بعید است که اینها لفظ را وضع جدیدی کرده باشند. ظاهر این است که هر اهل حرف و صنعتی وقتی الفاظی را برای آن معانی خودش استعمال می‌کنند، بما له من المعنی اللغوی و العرفی استعمال می‌کند. مثل قلم در استعمال بنایی نه اینکه قلم را از معنای لغوی به این اسم خاص نقل داده باشد بلکه همان معنای لغوی مراد است یعنی چیزی که به کار می‌آید و ابزاری است و شبیه قلم علماء‌ است. بنا آنقدر وضع ندارد که یک وضع ایجاد کند. یا مثلا می‌گویند فلان مطلب را چکش‌کاری کن و این دقیقا همان معنای چکش است که در این مقام به معنای منقح کردن معنا و مطلب است. پس بعید است که اهل فنون که دارای اصطلاحاتی هستند، یک وضع خاص داشته باشند.

مرحوم آخوند در ادامه فرموده مطلق لغوی یعنی بلاقیدی و رهایی از قید و قید نداشتن و معنای اسم جنس نیز قید ندارد و همان معنای مبهم است. پس همان معنای مبهم نیز اسمش مطلق است به معنای لغوی.

فرموده بله، اگر ثابت شود که مشهور، اطلاق را جزء‌ موضوع له می‌دانند، پس معنای لغوی را تغییر دادند پس به اسم جنس، مطلق اصطلاحی گفته نمی‌شود. ولی این نسبت ثابت نیست. مرحوم آخوند با این مقدمه اطلاق لفظ مطلق را بر اسم جنس و بر نکره به معنای ثانی که در جنس استعمال شده و وحدت از دال دیگر آمد، اینها مطلق هستند به این معنا که قید ندار هستند و آزاد از قید هستند.

استاد

اما اینکه مرحوم آخوند معنای اول مطلق را داخل در این نداست، صحیح نیست، در حالیکه اگر گفتیم مطلق یعنی بی قیدی، اینها نیز قید ندارند، گفتید لافرق بین علم جنس و اسم جنس در معنا و گفتید در لفظ با هم فرق دارند. گفتید معرف به ال، ال تزیین دارد و معنا را تغییر نمی‌دهد. خوب بود مرحوم آخوند به برکت این مقدمه‌ای که بیان متینی داشت، اشاره می‌کرد که طبق مختار ما بر همه اینها غیر از نکره به معنای اول که فرد معین است و اطلاق ندارد، مطلق صدق می‌کند.

مهم این بحث است که سخن مرحوم آخوند صحیح است که به اسم جنس، مطلق گفته می‌شود ولی یک اطلاق ذاتی داریم و یک اطلاق لحاظی داریم. آنکه مرحوم آخوند فرموده اطلاق ذاتی و معنای لغوی است ولی آنکه اصطلاح است، اطلاق لحاظی است که معنای لغوی است. بحث دیگری که بحث حقیقت و مجاز بودن است نیز مطرح خواهد شد.